

خلیل اله سردارنیا*

چکیده

بسیاری از صاحب‌نظران جامعه‌شناسی بر این نظرند که طبقه متوسط جدید در جنبش‌های اجتماعی جدید نقش بسیار مهمی از جهت فکری، برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی و رهبری داشته است. از دهه ۱۹۷۰ به این سو، به دلیل تحولات و نوسازی در ساختارهای ارتباطی، اقتصادی، آموزشی و مانند آن، طبقه متوسط جدید در عربستان از رشد و گسترش کمی مناسبی برخوردار بوده است. فرضیه اصلی در این نوشته آن است که از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به ویژه از دهه ۱۹۹۰ به این سو، این طبقه، حکومت سعودی را با چالش‌ها و انتقادات سیاسی و اجتماعی مهمی روبه‌رو کرده است، این چالش‌ها از یک سو به گسترش آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم نسبت به حکومت، ناکارآمدی‌ها و فساد آن و از سوی دیگر، به پاره‌ای اصلاحات سیاسی هرچند محدود، منجر شده‌اند. با وجودی که اعضا و گروه‌های متعلق به این طبقه در عربستان یک‌پارچه نیستند، در مورد ضرورت اصلاحات سیاسی، ایجاد نهادهای دموکراتیک، مبارزه جدی با فساد، استقلال قوه قضائیه، تفکیک قوا و مانند آن هم‌عقیده‌اند. در این مقاله، مهم‌ترین چالش‌های سیاسی حکومت سعودی از ناحیه طبقه متوسط جدید، اصلاحات محدود سیاسی انجام شده و دلایل محدود بودن اصلاحات توضیح داده می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: عربستان، طبقه متوسط جدید، چالش‌های سیاسی، اصلاحات سیاسی

* استادیار علوم سیاسی و مطالعات منطقه‌ای دانشگاه شیراز

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۹، صص ۹۶-۷۳.

با بررسی تحولات تاریخی و انقلاب‌های کلاسیک در چند سده اخیر، شاید بتوان گفت که طبقه متوسط مهم‌ترین طبقه تاثیرگذار بوده است. طبقه متوسط جدید، پشتیبان جدی جنبش‌های اجتماعی جدید مانند: جنبش‌های اعتراضی دانشجویی، حقوق مدنی، فمینیستی، محیط زیست‌گرایان، خلع سلاح و مانند آنها در چند دهه اخیر بوده است. از این‌رو بررسی تحولات سیاسی و حرکت‌های اعتراضی و اصلاح‌طلبانه چه در کشورهای توسعه‌یافته و چه در کشورهای در حال توسعه بدون پرداختن به نقش مهم این طبقه، ناقص خواهد بود.

از زمان تأسیس حکومت عربستان سعودی در ۱۹۳۲ بر مبنای اتحاد مذهبی و سیاسی، این حکومت از اقتدارگراترین و محافظه‌کارترین حکومت‌های سلطنتی در خاورمیانه عربی بوده است. نظام سیاسی عربستان از بدو شکل‌گیری، بر اساس پدرسالاری سیاسی و مذهبی بوده و تا به امروز تداوم یافته است. به طور کلی، در استمرار حکومت خاندان سعودی عوامل مهمی دخالت داشته‌اند که عبارتند از: اتحاد و پیوندهای مذهبی و سیاسی بین خاندان سعود و علما و آموزه وهابیت، پیوندهای دوسویه بین این خاندان و سران قبایل، سرکوب سیاسی، تقویت نهادهای مدنی سنتی همچون نهاد بازار، روحانیت و قبایل، جلوگیری از قدرت‌یابی نهادهای مدنی جدید، گسترش پیوندهای پیرو پروری (کلاینتالیستی) بین حکومت و اعضای وابسته به نهادهای سنتی یاد شده، نقش درآمدهای نفتی در تحکیم قدرت سیاسی و اقتصادی دولت و استقلال آن از بخش خصوصی، سیستم اطلاعاتی و سرکوبگر قوی و حمایت قدرت‌های خارجی از این خاندان. در میان عوامل فوق، پیوند وهابیت و خاندان سعودی مهم‌تر از عوامل دیگر بوده است. آموزه‌های وهابیت و بافت نظام قبیله‌ای در حفظ وضع موجود و تداوم اقتدارگرایی نیز نقش مهمی داشته است؛ علمای وهابیت با تحول و نوآوری به شدت مخالف بوده و بر حفظ وضع موجود سنتی و برداشت ظاهری از نص سنت و قرآن تاکید داشته‌اند.

در چند دهه اخیر به خاطر تغییر و تحولات اجتماعی در عرصه‌های آموزشی، ارتباطی، شهرنشینی و مانند آن طبقه متوسط جدید در جامعه عربستان به لحاظ کمی و نیز کیفی رشد فزاینده‌ای داشته است. فرضیه اصلی مقاله این است که از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به‌ویژه از

دهه ۱۹۹۰ به این سو، این طبقه، حکومت سعودی را با چالش‌ها و انتقادات سیاسی و اجتماعی مهمی روبه‌رو کرده است، این چالش‌ها از یک سو به گسترش آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم نسبت به حکومت، ناکارآمدی‌ها و فساد آن و از سوی دیگر، به پاره‌ای اصلاحات سیاسی هرچند محدود منجر شده‌اند. گرچه اعضا و گروه‌های متعلق به این طبقه در عربستان یک‌پارچه نیستند، اما در مورد ضرورت اصلاحات سیاسی، ایجاد نهادهای دموکراتیک، مبارزه جدی با فساد، استقلال قوه قضائیه، تفکیک قوا و مانند آن هم‌عقیده می‌باشند. در این مقاله، مهم‌ترین چالش‌های سیاسی حکومت سعودی از ناحیه طبقه متوسط جدید، اصلاحات محدود سیاسی انجام شده و تاحدودی دلایل محدود بودن اصلاحات توضیح داده می‌شوند.

طبقه متوسط جدید

«طبقه متوسط جدید» مانند بسیاری از مفاهیم علوم اجتماعی دارای معنای دقیق و برخوردار از پذیرش عمومی نیست، اختلاف در ملاک‌ها و ویژگی‌های این طبقه از یک سو، و نامشخص بودن قلمرو عینی و مصداقی آن از طرف دیگر و نیز تاثیر تحولات تاریخی بر آن، سبب شده است که هر کس از زاویه دید خود تعریفی خاص از آن ارائه دهد. در بررسی‌های جامعه‌شناسانه جدید از طبقه متوسط جدید با عناوین مختلف مانند: یقه‌سپیدان، نخبگان جدید، طبقه متوسط شهری و طبقه کارگر جدید نام برده شده است. این طبقه در اکثر تحولات معاصر سیاسی و اجتماعی نقش بسیار مهمی داشته و پشتیبان اصلی جنبش‌های اجتماعی جدید بوده است.

در بین نظریه پردازان معاصر، سی‌رایت میلز فرد شاخصی است که در مورد طبقه متوسط جدید مطالعه کرده و صاحب‌نظر است و از این طبقه با عنوان یقه‌سپیدان - که نام کتاب وی نیز هست - یاد کرده است. وی، اصطلاح طبقه متوسط جدید یا یقه‌سپیدان را در مورد مدیران، تکنوکرات‌ها، کارمندان، اساتید، معلمان، حقوق‌دانان، مهندسان، پزشکان، کارکنان اداری و دفتری به کار می‌برد. او یقه‌سپیدها یعنی صاحبان مشاغل فکری، فنی و تخصصی را در مقابل یقه‌آبی‌ها یعنی کارگران یدی و غیر ماهر به کار می‌برد. میلز برای سنجش طبقه متوسط جدید

از ملاک‌های گوناگونی بهره می‌برد که عبارتند از: درآمد، شغل، پرستیژ، دارایی و اقتدار. به باور وی، این طبقه هیچ‌گونه ارتباط کاری با ابزار تولید نداشته و هیچ‌گونه ادعایی نیز نسبت به عواید آن ندارد. از نظر درآمد شغلی، اعضای این طبقه در حد وسط قرار دارند. یقه‌سپیدان از نظر منزلت اجتماعی برتر از کارگران مزدبگیر و کسبه قرار دارند. رایت میلز در تمایز این طبقه از سایر طبقات بر ویژگی و منزلت فکری آنها تاکید می‌کند.^۱

در مجموع، اعضای متعلق به طبقه متوسط جدید را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: الف) صاحبان مشاغل علمی، فنی و تخصصی؛ ب) مدیران و کارمندان عالی‌رتبه؛ ج) کارمندان اداری و دفتری؛ و د) حقوق‌بگیران بخش عمومی مانند فروشندگان و کارکنان بازرگانی و فروش، کارکنان امور خدماتی و غیره.

با عنایت به دیدگاه‌های اکثر نظریه‌پردازان اجتماعی مانند میلز، دارندورف، لیپست، هالپرن، هانتینگتون، باتامور و گیدنز می‌توان این طبقه را چنین تعریف کرد: طبقه متوسط جدید متشکل از دارندگان مشاغل فکری، تخصصی و فنی همچون مدیران، حقوق‌بگیران یا کارمندان حکومتی، حقوق‌دانان، پزشکان، مهندسان، وکلا، اساتید دانشگاه، دانشجویان، تکنیسین‌ها، روشنفکران، معلمان یا آموزگاران، نویسندگان و هنرمندان است که دارای جایگاه و منزلت متمایز از سایر طبقات بوده و نقش مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی در چندین دهه اخیر داشته‌اند. لازم به ذکر است که تعریف این طبقه بر اساس برداشت‌های جدید منزلتی و فرهنگی و نه اقتصادی صرف از طبقه صورت گرفته است و برخلاف طبقه متوسط رایج و سنتی ویژگی اصلی آنها صرفاً برخورداری از درآمد متوسط (طبق معیارهای اقتصادی صرف) نیست.

طبقه متوسط جدید و چالش‌های سیاسی حکومت سعودی

یکی از ویژگی‌های جدید جامعه عربستان، گسترش کمی طبقه متوسط جدید است که محصول برنامه نوسازی اجتماعی - اقتصادی از دهه ۱۹۷۰ به بعد به شمار می‌آید. بر اساس یک بررسی انجام شده، نسبت طبقه متوسط جدید به کل جمعیت از ۲ درصد به ۱۱ درصد در اواخر دهه ۱۹۸۰ افزایش یافته است.^۲ رشد کمی و نیز کیفی (برخورداری از آگاهی و تحول

فکری و نگرشی) این طبقه باعث شده که به عنوان مهم‌ترین نیروی اجتماعی تحول‌خواه و اصلاح‌طلب در چند دهه اخیر ظاهر شود و وزن سیاسی خود را به مرور زمان با سرعت قابل توجهی افزایش دهد.

حکومت عربستان از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به این سو، با چالش‌های سیاسی و انتقادات جدی از سوی طبقه متوسط جدید مواجه بوده است. در چند دهه اخیر افراد، گروه‌ها و فعالان مدنی و سیاسی متعلق به این طبقه به عنوان مهم‌ترین منتقد و اپوزیسیون حکومت سعودی در حیات سیاسی و اجتماعی ظاهر شده‌است، و شاید بتوان گفت که این طبقه، منبع اصلی و بسیار مهم چالش‌ها و اعمال فشارهای سیاسی و تضعیف‌کننده مشروعیت سیاسی خاندان سعودی بوده است. این طبقه تا حد نسبتاً قابل توجهی توانسته است که حیات سیاسی و اجتماعی در این جامعه را از سکون و ایستایی سیاسی خارج کند و تحت فشارهای این طبقه، حکومت ناچار به انجام برخی اصلاحات محدود سیاسی شده است.

طبقه متوسط جدید منبع ظهور سه جریان مهم سیاسی-اجتماعی، اعتراضی و انتقادی در جامعه عربستان بوده است که عبارتند از: الف) روشنفکران آزادی‌خواه؛ ب) اسلام‌گرایان اصلاح‌طلب و معتقد به تفاسیر جدید از مذهب سنتی؛ و ج) جریان اصلاح‌طلب و منتقد شیعی. در طیف اسلام‌گرایان اصلاح‌طلب اهل تسنن می‌توان به جنبش بیداری اسلامی (الصحوه الاسلامیه) اشاره کرد که ریشه آن به گسترش دانشگاه‌های اسلامی در دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بر می‌گردد. تا اواخر دهه ۱۹۹۰ این دسته از اسلام‌گرایان در مسایل اجتماعی با حفظ دیدگاه‌های سنتی وهابیت، عمدتاً قائل به محافظه‌کاری و حفظ نظم اجتماعی و فرهنگی موجود بودند، اما در ارتباط با عرصه سیاسی- با اتخاذ دیدگاه‌های امروزی‌تر اخوان‌المسلمین- قائل به نوآوری در روش‌های اعمال حاکمیت و تشکیل دولت اسلامی امروزی‌تر بودند و از این حیث خود را از نوسلفیون افراطی جدا می‌کردند؛ البته در مسایل اجتماعی با آنها مشترک و هم‌عقیده بودند. این طیف، پشتیبان بیداری اسلامی و خواستار سازمان‌دهی دوباره پادشاهی عربستان بر مبنای دولت اسلامی بودند.^۳ این جریان اجتماعی، به لیبرال‌ها به‌خاطر تمایلات سکولاری‌شان حمله می‌کرد. البته بسیاری از وعاظ صحوه پس از آزادی از زندان در اواخر

دهه ۱۹۹۰ (به دلیل انتقاد از حکومت و مخالفت با حمایت این دولت از آمریکا در جنگ خلیج فارس) مشی افراطی خود را کنار گذاشته، از فساد و نقض حقوق مدنی و سیاسی شهروندان چشم‌پوشیده و از حفظ وضع موجود در مقابل اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه اجتماعی حمایت می‌کنند.^۴ از اواخر دهه ۱۹۹۰، جریان اسلام‌گرایان لیبرال یا جدید از درون طبقه متوسط جدید سر برآورد؛ این جریان در عرصه سیاسی و رسانه‌ای به مبارزه و فعالیت پرداخته و منبع مهم دیگری برای ایجاد چالش‌های سیاسی و مشروعیتی علیه این حکومت بوده است. در درون این جریان، دو طیف اصلاح‌طلبان اجتماعی و اصلاح‌طلبان سیاسی حضور دارند؛ اعضای این جریان به‌طور عمده از تحصیلات عالیه دانشگاهی برخوردارند.

اصلاح‌طلبان اجتماعی، منتقد جدی محافظه‌کاری اجتماعی و دینی هستند، روزنامه *الوطن* و *الریاض* اغلب دیدگاه‌های آنها را منعکس می‌کنند، معروف‌ترین آنها *النقدیان* است که وهابیت را عامل اصلی پرورش افراط‌گرایی دینی و فرهنگ اختناق می‌داند. اعضای شاخص دیگر این جریان خالد الغنامی و مشاری الزایدی هستند. این دو، تمرکز بر تغییر اجتماعی را ضروری‌تر از تغییر سیاسی می‌دانند و معتقدند که در غیاب نوسازی بنیادی اجتماعی و دینی، تغییر سیاسی به نتایج مصیبت بار می‌انجامد. از دید آنها آگاهی سیاسی و اجتماعی و تغییر اجتماعی مقدم بر تغییر سیاسی است و تنها با انجام نوسازی اجتماعی است که می‌توان قالب و روش‌های رایج دینی را کنار گذاشت.

خاستگاه اصلاح‌طلبان سیاسی، جنبش بیداری اسلامی است. عبدالحمید و عبدالعزيز قاسم به عنوان رهبران این جریان پس از آزادی از زندان در ۱۹۹۵ تصمیم گرفتند که یک تئوری اسلام‌گرای مترقی ارائه دهند و جامعه مدنی، مشارکت عمومی و دموکراسی را در چارچوب قوانین اسلامی طرح کنند. این گروه خواستار بازسازی قابل توجه حیات سیاسی و اجتماعی کشور، ایجاد سلطنت مشروطه، نهاد انتخاباتی، تفکیک قوا، آزادی بیان، برابری جنسیتی و شناسایی حقوق شیعیان هستند.^۵

در مجموع، تمام جریانات اسلامی در دو دهه اخیر با وجود تفاوت‌ها، در چند موضوع مهم مشترک و هم عقیده هستند که عبارتند از: مخالفت با وابستگی عربستان به آمریکا، مخالفت با

مقولاتی همچون بی‌عدالتی‌های اجتماعی، فساد مقامات حکومتی، انحراف از اسلام واقعی و نقض حقوق بشر. طبقه متوسط جدید به‌رغم گرایش نوگرایانه به ارزش‌های دموکراتیک غربی، در روابط خارجی بر استقلال سیاسی تأکید زیادی داشته و روابط محافظه‌کارانه حکومت سعودی با آمریکا را به شدت آماج حملات خود قرار داده است.^۶ جنگ خلیج فارس چنان تکان‌دهنده بود که چند گروه اسلامی مخالفت خود را با حمایت عربستان از آمریکا اعلام کردند و اوج آن، جنبش مقاومت اسلامی بود که اعضای آن اغلب وابسته به طبقه متوسط جدید بودند. پس از این رویداد مساجد به مراکز وعظ، مباحث ایدئولوژیک و مخالفت‌های اسلامی تبدیل شده و اعلامیه‌های زیرزمینی پخش کردند.^۷

اعضا و گروه‌های متعلق به این طبقه باورهای محافظه‌کارانه و روابط سنتی و قبیله‌ای موجود را آماج حمله قرار داده و در مقابل، از روابط و علقه‌های مدنی و ضرورت گسترش شهروند مشارکتی و فعال دفاع می‌کنند. تحصیل‌کردگان جدید به مبانی مشروعیت سنتی-قبیله‌ای چندان اعتقادی ندارند و نسبت به اقتدارگرایی حکومت و سرکوب معترض بوده‌اند. آنان خواستار جایگزینی نظام سلطنتی مشروطه به جای سلطنت اقتدارگرا، اصلاحات دموکراتیک و ایجاد نظام چندحزبی هستند. با وجود تلاش دولت سعودی برای جذب بخش قابل توجهی از اعضای این طبقه در ادارات حکومتی، آنان به دلیل برخورداری از تحصیلات دانشگاهی، آگاهی سیاسی و نگرش‌ها و باورهای دموکراتیک منتقد حکومت اقتدارگرا و محافظه‌کار سعودی بوده‌اند. یکی از ریشه‌های چالش‌های سیاسی و مشروعیتی حکومت عربستان، نارضایتی اعضای این طبقه نسبت به نقض حقوق بشر و آزادی‌های اساسی بوده است. وجود چهار هزار سند رسمی در ارتباط با نقض حقوق بشر و فساد مقامات آل سعود در عربستان^۸ و سرکوب خشونت‌بار شیعیان و روشنفکران در چند دهه اخیر مصداق‌های بارز سرکوبگری و نقض حقوق بشر بوده‌است.

فساد اقتصادی منبع دیگر اعتراض طبقه متوسط جدید به حکومت سعودی است. درآمدهای فزاینده نفتی عامل مهمی در استمرار حکومت اقتدارگرای عربستان می‌باشد. حکومت سعودی به درآمدهای نفتی در درجه نخست به‌عنوان درآمدهای متعلق به خاندان سعودی می‌نگرد؛ این حکومت در راستای تحکیم قدرت خاندان سعود با استفاده از درآمدهای

نفتی نوعی روابط کلانتالیستی یا حامی-پیرو را با بزرگان قبایل، روحانیون وهابی و بازاری‌های سنتی ایجاد کرده و گسترش داده است. حکومت با توزیع درآمدهای نفتی بین آنها، حمایت و پشتیبانی سیاسی آنان را تضمین کرده و تاکنون از چالشگری سیاسی آنان مصون مانده است. طبقه متوسط جدید در چند دهه اخیر، نسبت به این روابط فاسد و بده-بستان‌ها به شدت معترض بوده، آن را نشانه عدم سلامت نظام سیاسی می‌داند. بر اساس گزارش سازمان شفافیت بین‌المللی، عربستان جزو دسته کشورهای با سطح بالای فساد قرار دارد.^۹

سطح بسیار پایین آزادی‌های سیاسی منبع دیگر اعتراض طبقه متوسط جدید است. بر اساس داده‌های آماری، عربستان تاکنون جزو کشورهای غیردموکراتیک بوده است. در تقسیم‌بندی‌های مراکز معتبر آماری تحقیقاتی، نمره ۱ معرف حکومت قانون و استثنا بودن وجود زندانیان سیاسی، نمره ۲ معرف حکومت قانون و دموکراتیک با کمترین زندانیان سیاسی، نمره ۳ معرف تعداد بالای زندانیان سیاسی، نمره ۴ معرف شکنجه و قتل زندانیان سیاسی و نمره ۵ معرف مخوف‌ترین رژیم‌هاست. عربستان با داشتن نمره ۳ جزو کشورهای برخوردار از زندانیان سیاسی گسترده است.^{۱۰}

رشد بالای بیکاری و افزایش هزینه‌های نظامی، منبع دیگر اعتراض طبقه متوسط جدید علیه حکومت عربستان می‌باشد. عربستان از سال ۲۰۰۵ به بعد با چالش بیکاری بالا در سطح ۱۵ درصد مواجه بوده است. بر اساس گزارش «مؤسسه بین‌المللی تحقیق پیرامون صلح» عربستان سعودی با صرف ۳۸ میلیارد دلار خرید نظامی؛ یعنی معادل ۶/۲ درصد خرید جهان، نهمین کشور در رتبه‌بندی جهانی است. عربستان بین ۸ تا ۱۱ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را به خرید نظامی اختصاص می‌دهد که این رقم بسیار بالایی است. در سال ۱۹۹۵ میزان واردات تسلیحاتی این کشور نسبت به کل واردات ۳/۳۱ درصد بوده است.^{۱۱} افزایش بسیار زیاد در میزان خریدهای نظامی، این کشور را پس از جنگ خلیج فارس با چالش‌های اقتصادی-سیاسی و بدهی‌های گسترده خارجی مواجه ساخت. طبق گزارش آماری دیگر، درصد رشد هزینه‌های حکومت‌های عربستان به تبع افزایش هزینه‌های عمومی به تفکیک سال عبارتند از:

۱۹۸۰ (۷/۱۵)، ۱۹۸۴ (۴/۳۴)، ۱۹۸۸ (۲/۳۴) و ۱۹۹۲ (۳/۳۲).^{۱۲}

اینترنت، کانال و منبع مهم بیان اعتراضها و چالشی برای انحصار اطلاعاتی حکومت سعودی از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به بعد بوده است. گرچه دسترسی عمومی به اینترنت از اواخر ژانویه ۱۹۹۹ به بعد حاصل شد، ولی مبارزان وابسته به طبقه متوسط جدید، پیشتر یعنی از سال ۱۹۹۴ به بعد از اینترنت برای مبارزه سیاسی استفاده کرده اند. «کمیته دفاع از حقوق مشروع» نخستین تشکل وابسته به این طبقه بود که برای نخستین بار از اینترنت برای مبارزه سیاسی استفاده کرد. در سال ۱۹۹۶ رییس کمیته یاد شده، سعدان فقیه (پزشک جراح) وبسایت این کمیته را در لندن ایجاد نمود و خود مدیریت آن را به عهده گرفت. گرچه رژیم سعودی، سایت‌های سیاسی و غیراخلاقی را مسدود و فیلتر کرده است، کاربران اینترنتی از طریق فیلتر شکن‌ها به اطلاعات سیاسی و افشاگری‌های سیاسی از طریق اینترنت دست می‌یابند.^{۱۳} لازم به ذکر است که سعدان فقیه پس از جدایی از کمیته یاد شده، گروه مبارز جدیدی با نام الاصلاح را پایه‌ریزی و یک سایت اینترنتی به همین عنوان ایجاد کرد.^{۱۴} در مجموع، با وجود محدودیت‌های قابل توجه، فعالان و مخالفان سیاسی تا حدی توانسته‌اند از طریق اینترنت به آگاه‌سازی و اطلاع‌رسانی به افکار عمومی در مورد ابعاد گسترده فساد و ارتشاء، نقض حقوق بشر، سرکوب حکومتی، رشد سرسام آور هزینه‌های حکومتی و غیره بپردازند.

یکی از پیامدهای گسترش طبقه متوسط جدید، تلقی مثبت بیش از نیمی از پاسخگویان عربستانی شرکت‌کننده در نظرسنجی‌ها نسبت به دموکراسی و باور آنها به عدم تناقض آن با دین‌داری بوده است. گرچه اغلب پاسخ‌دهندگان خود را در درجه اول، معتقد به هویت مذهبی می‌دانند تا ملی (۷۵ درصد در مقابل ۱۷ درصد)، اما ۵۸ درصد پاسخگویان به دموکراسی دیدگاه مثبت دارند؛ در مقابل، ۲۳ درصد نظر مخالف و ۱۸ درصد بی‌نظر بوده‌اند. بیشتر پاسخ‌دهندگان، معتقد به دموکراسی به عنوان حکومت مطلوب از اعضای طبقه متوسط جدید بودند.^{۱۵}

مهم‌ترین اقدامات طبقه متوسط جدید در عربستان

در ابتدای مقاله به اجمال منابع مهم چالش‌های سیاسی برای حکومت عربستان با تاکید بر نارضایتی‌های سیاسی طبقه متوسط جدید عنوان شد. در این قسمت، برخی از مهم‌ترین

اقدامات اعضای وابسته به این طبقه مطرح می‌شود.

در دسامبر ۱۹۹۰ گروه ۴۳ نفری لیبرال‌ها و سکولارها (دانشگاهیان، نویسندگان، تجار و برخی مقامات حکومتی) شکوائیه‌ای را منتشر کردند که در آن ملک فهد درخواست‌های مهمی داشتند که عبارتند از: وضع قانون اساسی برای تنظیم رفتار حکومت، تقویت اصل برابری همه شهروندان و حذف تبعیض بر اساس ملاک‌های مذهبی، قبیله‌ای، خانوادگی و منزلت اجتماعی. آنها از شاه خواستند هرچه سریع‌تر شورای مشورتی باثباتی ایجاد کند و به آن اختیارات گسترده همچون اختیار نظارت بر کار تمام نهادهای اجرایی دهد؛ همچنین خواستار شورای مشورتی برای استانها، استقلال رسانه‌ها و نظام حقوقی و چارچوبی برای صدور فتواها شدند که باید در معرض ارزیابی، بحث و پاسخ باشند.^{۱۶}

در می ۱۹۹۱، بیش از ۴۰۰ اسلام‌گرای اصلاح‌طلب به همراه تعدادی از علمای برجسته یادداشتی به ملک فهد دادند و خواستار اصلاحات گسترده در نظام سیاسی و حقوقی-قضایی شدند، البته آنها بیشتر خواستار توجه به کاربست دقیق هنجارها و ارزش‌های اسلامی در حیات عمومی و مسایل اقتصادی شدند؛ فساد مقامات حکومتی را نقد کردند و توجه به شایستگی‌ها و کنار گذاشتن ملاحظات خویشاوندی صرف در انتصابات حکومتی را مورد تأکید جدی قرار دادند. این یادداشت توسط بیش از یک‌صد نفر از علما و اساتید دانشکده‌های اسلامی امضا شد. در این یادداشت، بسیاری از درخواست‌های طرح شده در عریضه‌های قبلی تکرار شدند؛ نقد مقولاتی همچون: فساد، رفیق‌بازی و روابط خویشاوندی، منفعت‌طلبی، عدم احترام به حقوق افراد، عدم آزادی بیان برای اساتید و فعالان و پژوهشگران اسلامی، نقد همکاری نزدیک و وابستگی حکومت به قدرت‌های خارجی، لزوم استقلال بیشتر نظام قضایی، ایجاد شورای مشورتی، کاربست دقیق اسلام و شریعت، فسخ کلیه قوانین غیراسلامی و تجدیدنظر در معاهدات با دولت‌های غیراسلامی و نهادهای غیراسلامی. در مجموع در این تذکاریه آنها خواستار یک دولت اسلامی ناب‌تر در کنار پاره‌ای از ملزومات دموکراسی غیرسکولار شدند.

در سال ۱۹۹۲ نیز رهبران جامعه شیعی با نوشتن تذکاریه‌ای به شاه، از ایجاد شورای مشورتی به شدت دفاع کردند و خواستار پایان دادن به تبعیض‌ها به‌ویژه در بازار کار،

سیاست‌های رفاهی و خدماتی به‌ویژه در نظام آموزشی و خواستار رعایت اصل برابری و آزادی در مناسک مذهبی شدند. در سال ۱۹۹۴ تعدادی از اساتید برجسته دانشکده‌های اسلامی «کمیته دفاع از حقوق بشر» را ایجاد کرده و نخستین مخالفت آشکار خود با حکومت پادشاهی را اعلام کردند؛ از نظر آنها حکومت از حقوق اسلامی مشروع مسلمانان حمایت نکرده است. پاسخ حکومت در مرحله اول، بازداشت دو تن از سران این کمیته (سلمان الاولاد و صفراالهاوا) و تعداد دیگر بود.^{۱۷} در سال ۲۰۰۳، چند شکوائیه از سوی اصلاح‌طلبان وابسته به طبقه متوسط جدید به حکومت داده شد که عبارتند از:

۱. نخستین شکوائیه به نام «چشم‌اندازی برای وضعیت فعلی و آینده ملت» در ژانویه ۲۰۰۳ توسط عبدالله احمد یک اسلام‌گرای اهل ریاض، محمد سعید نایب (وکیل) و جعفر الشایب (فعال شیعه) ارایه شد که از سوی ۱۰۴ دانشگاهی، تجار، دانشمندان و علمای مذهبی و متخصصان امضا شد. آنها خواستار «کنفرانس آزاد ملی» برای بحث پیرامون مسایل مختلف و خواستار مجلس شورای انتخابی با اختیارات نظارتی و قانون‌گذاری، قوه قضائیه مستقل، ایجاد نهادهای مدنی مستقل، اقدام علیه فساد و سلطنت مشروطه و لزوم کنترل و نظارت جدی بر حکومت شدند.

۲. در پایان آوریل ۲۰۰۳، شکوائیه دوم نوشته شد، که در ادامه شکوائیه اول، به منظور پایان دادن فوری به تبعیض‌ها علیه اقلیت شیعه در موضوعات استخدامی، خدمات گوناگون، آموزشی و انجام مناسک مذهبی طرح شد و خواستار برخورد برابر با شیعیان به‌عنوان شهروند در کنار اکثریت اهل تسنن و به رسمیت شناختن حقوق شهروندی شیعیان گردید. عنوان این شکوائیه «شریک‌ها در یک ملت» بود که توسط ۴۵۰ نفر از جامعه شیعیان امضاء شد.^{۱۸} امیر عبدالله در ژوئن ۲۰۰۳ با گروه‌های اصلاح‌طلب شیعه دیدار کرد و به اعتراضات آنها گوش داد.

تمام این تذکاریه‌ها بیانگر تنش‌ها و نارضایتی‌های جدی در جامعه عربستان است و ناکارآمدی یا کم‌کارآمدی حکومت سعودی و پیامدهای منفی آن در ابعاد گوناگون را نشان می‌دهد. نویسندگان این تذکاریه‌ها متعلق به طبقه متوسط جدید و عمدتاً اساتید دروس اسلامی و غیراسلامی دانشگاه‌ها، حقوق‌دانان، پژوهشگران و فعالان سیاسی- اجتماعی بوده‌اند.

محتوای این تذکریه‌ها کاملاً با دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی طلبانه این طبقه سازگار، و محتوای آنها حاکی از خواست این طبقه برای انجام و استمرار اصلاحات سیاسی- اجتماعی در چارچوب دموکراسی غیرسکودار و در بستر یک جامعه اسلامی بود نه یک جامعه غیراسلامی؛ البته ملزومات دموکراسی همچون قانون اساسی، تفکیک قوا، استقلال نظام قضایی، آزادی بیان و مانند آن را نیز خواستار شدند.

واکنش حکومت به طبقه متوسط جدید

حکومت سعودی از آغاز دهه ۱۹۹۰ به‌ویژه پس از جنگ خلیج فارس ناچار شد که به‌رغم تمایل باطنی خود به برخی از چالش‌ها -هرچند به صورت محدود- پاسخ دهد، چرایی محدود بودن اصلاحات سیاسی در ادامه توضیح داده خواهد شد. در پاسخ به چالش‌های وارده، حکومت سعودی نخست سعی کرد به خواسته‌های اسلام‌گرایان سنتی میانه‌رو پاسخ دهد، اما نتوانست به خواسته‌های اصلاح‌طلبان هیچ پاسخی ندهد.

نخستین واکنش فهد به چالش‌های سیاسی طبقه متوسط جدید، صدور دستور تدوین قانون اساسی در سال ۱۹۹۲ برای آرام کردن وضعیت بحرانی به‌ویژه پس از جنگ خلیج فارس بود. در گذشته، منشور حکومتی توسط ملک عبدالعزیز بن سعود صادر شده بود که بر اساس آن، قرآن و سنت پیامبر به عنوان راهنمای قوانین و مبنای رفتار حکومت و مردم معرفی شد. در نخستین قانون اساسی تدوین شده، گرچه توجیهاتی جدید برای تبیین مشروعیت قدرت سیاسی عرضه شد، ولی ساختار سنتی توزیع قدرت دستخوش تحول و تغییرات اساسی نشد. در منشور جدید، مشروعیت اداره سیاسی مسلمانان پس از پیامبر در چارچوب دو اصل اجماع و اصل شورا مطرح گردید. پادشاه بر اساس اجماع شورای حل و عقد انتخاب می‌گردد و مشروعیت می‌یابد، اجماع در شورا همان اصل بیعت است.

در تفکر حنبلی وهابی، بیعت نوعی مبیعه است که حاکم متعهد به وفاداری نسبت به احکام قرآن و سنت می‌شود و مومنان به اطاعت از او، که ولی امر مسلمین است، متعهد شده و با وی پیمان می‌بندند. بنابراین، پادشاه مشروعیت خود را از قرآن و سنت پیامبر(ص) می‌گیرد و احکام

آنها بر کل قانون اساسی حاکم است. پادشاه باید از میان شایسته‌ترین فرد از پسران ملک عبدالعزيز سعود انتخاب گردد. اعضای شورای حل و عقد را امرا، شاهزادگان و علما تشکیل می‌دهند.^{۱۹}

در سپتامبر ۱۹۹۲ اتفاق بی‌نظیری رخ داد؛ حکام سعودی و علمای وهابی برای نخستین‌بار گفت‌وگو با شیعیان را پذیرفتند؛ در حالی که تا پیش از این آنها را تکفیر می‌کردند، و همچنین حکومت صدور گذرنامه برای شیعیان را پذیرفت؛ دلایل آن عبارتند از: ۱. اختلاف‌نظر در خاندان سلطنتی در خصوص برخورد با شیعیان؛ ۲. اوضاع بحرانی اقتصادی از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به بعد؛ ۳. گسترش روابط ایران با عربستان در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و وعده ایران مبنی بر عدم مداخله در امور شیعیان؛ ۴. افزایش فشار فعالان حقوق بشر و سازمان‌های بین‌المللی جهت آغاز گفت‌وگوی حکومت با شیعیان و پذیرش این ضرورت توسط اصلاح‌طلبان اهل سنت؛ و ۵. دگرگونی در ایدئولوژی جنبش اصلاح‌طلبی شیعه و تمایل آنها به مذاکره یا حکومت مرکزی و فاصله گرفتن از رادیکالیسم دهه ۱۹۸۰.^{۲۰}

از سال ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۷ مرآمده و تعامل رهبران جنبش اصلاح‌طلب شیعه با خاندان سعودی آغاز شد و از سال ۱۹۹۸ به بعد، شیعیان رابطه با طیف‌های میانه‌رو وهابی و سلفی را آغاز کردند و ضمن پذیرش قاعده بازی، بر ضرورت احقاق مطالبات خود تاکید ورزیدند. آنان از آزادی انجام مراسم مذهبی برخوردار شدند، مساجد جدید احداث کردند و با اعلام وفاداران به دولت عربستان و پذیرش مشروعیت خاندان سعودی، زمینه استخدام برای آنها حتی در پست‌های مدیریتی درجه دوم فراهم شد.

در سال ۱۹۹۶، فهد چهار رهبر شیعه (جعفر الشایب، صادق الجبران، عیسی المزیل و توفیق الصیف) را به حضور طلبید، زندانیان شیعه را آزاد کرد و اجازه بازگشت به صدها تبعیدی شیعه را داد. وی اطمینان داد که مسائل اساسی اجتماعی و مذهبی آنها را حل کند، تبعیض‌ها در سازمان‌های دولتی کمتر شود و رذایلی که به شیعیان نسبت داده می‌شد را حذف کند. این وعده‌ها چندان عملی نشد و باعث شد که در سال ۱۹۹۷ تعداد معدودی از شیعیان، حزب‌الله عربستان را تشکیل دهند.^{۲۱} شیعیان، پس از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ طی بیانیه‌ای خواستار

پایان دادن به ستم نسبت به جامعه شیعه شدند. یکی از پاسخ‌های حکومت سعودی به چالش‌های سیاسی، دستور تشکیل مجلس شورای مشورتی با ۶۰ عضو انتصابی در اوت ۱۹۹۳ بود که در سال ۲۰۰۵ به ۱۵۰ نفر افزایش یافت. این انتصابات بیانگر تصمیم ظاهری پادشاه برای نهادینه کردن فرایند مشورتی بود. تا سال ۲۰۰۳، هدف اصلی مجلس توصیه و مشورت دادن به پادشاه در چهار زمینه کلی بود: ۱. توصیه در مورد قوانین مملکتی؛ ۲. بحث در مورد توسعه اقتصادی و اجتماعی؛ ۳. بحث در مورد گزارش‌های سالانه وزارت‌خانه‌ها و سایر نهادها؛ و ۴. مطالعه مقدماتی قوانین و توافق‌های بین‌المللی.

بخش مهمی از کار مجلس در کمیته‌های هشت گانه آن انجام می‌شود که شامل: کمیته امور اسلامی، بهداشت و امور اجتماعی، اقتصاد و امور مالی، امور امنیتی، آموزشی، فرهنگی و امور مطبوعاتی، امور خارجی، مقررات و مدیریت، خدمات و تسهیلات عمومی. مجلس هر ۲ ماه یک‌بار تشکیل جلسه می‌داد و بحث‌های آن محرمانه بود.^{۲۲} از سال ۲۰۰۳ به بعد اختیارات مجلس کمی افزایش یافت که اشاره خواهد شد. در راستای تداوم اصلاحات، ملک فهد نظام عدم تمرکز را در دستور کار قرار داد و قانون نظام مناطق به تصویب رسید به این ترتیب، عربستان دارای ۱۳ منطقه اداری و سیاسی شد که هر یک از تعدادی استان و هر منطقه از یک مجلس مشورتی مرکب از امیر منطقه، نایب او، وکیل امارت و رؤسای دستگاه اداری برخوردار می‌شدند.^{۲۳}

یکی دیگر از پاسخ‌های حکومت سعودی به چالش‌های سیاسی به‌ویژه در پاسخ به شکوائیه‌های دو گانه یاد شده، اجازه شکل‌گیری «گفتگوهای ملی» بود. نخستین دور گفت‌وگوها در ژوئن ۲۰۰۳ در ریاض برگزار شد که رهبرانی مذهبی از فرقه‌های مختلف اسلامی یعنی سلفی‌های میانه رو، شیعیان و صوفی‌ها گرد آورد؛ در حالی که تا آن زمان، آنها توسط وهابی‌های تندرو به عنوان برادران ایمانی شناخته نمی‌شدند. هدف اولیه این دور مذاکرات، نزدیک‌سازی و تفاهم شیعیان و سنتی‌ها بود.

دور دوم گفت‌وگوهای ملی در دسامبر ۲۰۰۳ در مکه با عنوان «افراط‌گری و اعتدال: یک رویکرد تطبیقی» برگزار شد که متشکل از ۶۰ روشنفکر، روحانی و صاحبان مشاغل آزاد و ۱۰ زن بود. مسایل مربوط به پیدایش ستیزه‌جویی اسلامی و مسایل گوناگون سیاسی، اجتماعی،

آموزشی و تحصیلی به شکل آزاد بحث شدند و سرانجام توصیه‌هایی به امیر عبدالله تسلیم شد که عبارت بودند از: برگزاری انتخابات شوراهای مشورتی و شوراهای مشورتی محلی، تأسیس اتحادیه‌های کارگری و تجاری، انجمن‌های داوطلبانه و سایر نهادهای جامعه مدنی، تفکیک سه قوه، توسعه برنامه‌های آموزشی جدید بر مبنای تشویق تساهل، گفت‌وگو، اعتدال و آزادی بیان. لازم به ذکر است که رویداد یازده سپتامبر و عدم حمایت اولیه آمریکا از عربستان، طرح اتهام نقض حقوق بشر به حکومت سعودی، حمله ضمنی به مقامات سعودی و تابعیت برخی از اعضای القاعده به این کشور نیز در الزام دولت سعودی به انجام برخی اصلاحات سیاسی تاثیرگذار بود.

دور سوم گفت‌وگوهای ملی در مدینه در ژوئن ۲۰۰۴ برگزار شد که به حقوق و تکالیف زنان اختصاص داشت؛ مشارکت‌کنندگان زنان بودند ولی گردهمایی تحت سلطه مردان محافظه‌کار قرار داشت. موضوعات مهم مورد بحث عبارت بودند از: حذف ممنوعیت رانندگی زنان، اجازه مسافرت به زنان بدون مرد و مانند آن؛ البته چند نفر از علما با نوشتن نامه‌ای هرگونه برابری زن و مرد را خلاف نظر اسلام اعلام کردند. گرچه بسیاری از موضوعات و ضرورت‌های طرح شده در این گفت‌وگوها هنوز جامه عمل نپوشیده‌اند، اما نفس شکل‌گیری این گفت‌وگوها و طرح آزادانه نارضایتی‌ها و مسایل مهم نشانگر عقب‌نشینی اولیه حکومت سعودی و دریافت خطرات جدی از ناحیه اصلاح‌طلبان طبقه متوسط جدید به‌ویژه پس از جنگ خلیج فارس بود.

در فوریه ۲۰۰۴، ۸۸۰ نفر شرکت‌کننده در گفت‌وگوهای ملی، طی نامه‌ای به امیر عبدالله از وی خواستار اعلام جدول زمانی برای اجرای درخواست‌ها شدند. در این جلسات، آزادی بیان داده شد، و همچنین مطبوعات به‌طور موقت مجاز به طرح و انعکاس موضوعات شدند. یکی از برجسته‌ترین نارضایتی‌ها به نام احمد التوجری به شورای مشورتی منصوب شد و برخی از شاهزاده‌های عالی‌رتبه برای نخستین‌بار از توسعه مشارکت صحبت کردند؛ برای مثال می‌توان به سعود الفیصل وزیر خارجه و امیر سلطان بن عبدالعزیز وزیر دفاع اشاره کرد. وزیر دفاع به شورای مشورتی گفت: «رهبری کشور بر این ضرورت تاکید می‌کند که بدنه مشورتی و نظارت بر

حکومت باید توسعه داده شود و به اقلیت قدرت بیشتری داده شود.^{۲۴}

یکی دیگر از تجلیات و پیامدهای جریان اصلاح طلبی بر آمده از طبقه متوسط جدید، صدور دستور انتخابات شوراهای شهر در اکتبر ۲۰۰۳ بود، کمی جلوتر در قطر دستور انتخابات شورای شهر داده شده بود و این هم بر اعمال فشارها اضافه شد. در اوت ۲۰۰۴ حکومت دستور انجام انتخابات برای نصف کرسی های شورای شهر را داد، در حالی که نصف دیگر اعضا انتصابی بودند. در ۱۰ فوریه ۲۰۰۵ نخستین مرحله انتخابات برگزار شد.

یکی دیگر از پاسخ های حکومت، صدور فرمان سلطنتی برای گسترش مسئولیت های شورای مشورتی به چند کارکرد قانون گذاری در ۲۹ نوامبر ۲۰۰۳ بود. شورا از اختیار قانون گذاری، طرح قانون جدید و اختیار مجادله با کابینه برخوردار شد. اعضای شورا ضمن تقدیر از این فرمان، خواستار ارتقای بیشتر نقش شورا مانند مدل پارلمانی کویت شدند و نیز خواستار مجلس انتخابی با اختیار تصویب بودجه و رأی اعتماد به وزراء شدند. در پاسخ به این درخواست ها، در بهار ۲۰۰۵ به اعضای مجلس شورا اجازه دسترسی به اطلاعات و درآمدهای دولت، بحث در مورد بوجه دولت و سؤال از وزیران داده شد. در آوریل ۲۰۰۵، اعضای شورا به ۱۵۰ عضو گسترش یافت.

در اواخر نوامبر ۲۰۰۴ برای نخستین بار به زنان اجازه مشارکت در انتخابات اتاق های تجارت و صنعت داده شد، ولی با مخالفت محافظه کاران، اجازه نامزدی و شرکت در انتخابات شوراهای شهر به آنان داده نشد.^{۲۵}

یکی از تجلیات این چالش ها آن بود که به برخی از نشریات منتقد اجازه انتشار یادداشت های انتقادی داده شد. در سال ۲۰۰۴ حکومت اجازه تأسیس انجمن روزنامه نگاران عربستان سعودی را داد. در اولین سالگرد یازده سپتامبر، یک یادداشت انتقادی از راشد ابوسلام چاپ شد: «ما باید هر نوع انکار اینکه هواپیماربایان عربستانی یا حتی عرب بودند را کنار بگذاریم. ما باید به حد کافی عاقل و مسئولیت پذیر باشیم که بپذیریم این افکار ضعیف هستند که این حملات ناجوانمردانه را طراحی و مرتکب می شوند و به نحو غم انگیزی، فرآورده دیدگاه های پیچیده جامعه و مذهب ماست. ما باید القای تفکر تنفر در بچه هایمان در مدارس را

متوقف کنیم.» حتی امیر بندر بن سلطان (به عنوان سفیر عربستان در آمریکا) در ژوئن ۲۰۰۴ در نشریه *الوطن* خواستار متوقف کردن سرزنش دیگران شد و گفت که مسایل از درون خود ما می جوشد. ترکی الاحمد نیز در *الشرق الاوسط* چنین نوشت: «روحانیت رسمی در عربستان خشونت را تقبیح می کنند، اما مبنای نظری وهابیت یک مشکل و مساله است. آن مستقیماً خشونت را تشویق یا گسترش نمی دهد اما اگر خود این آئین را تجزیه و تحلیل کنید شما به این نتایج می رسید.»^{۲۶}

گرچه مطبوعات در فضای انتقادی آن روز (بعد از حملات یازده سپتامبر) به طور موقت آزادی عمل یافتند، زمانی که مرزبندی های نانوشته نقض شدند و آمریکا حمایت خود از حکومت سعودی را از سر گرفت، روزنامه نگاران منتقد هزینه و بهای سنگینی پرداختند؛ اخراج سردبیر معروف *الوطن* در می ۲۰۰۳ به دنبال انتشار یک مقاله انتقادی علیه روحانیت یک مثال روشن در این زمینه است.

با اینکه سخت گیری ها تا حد قابل توجهی ادامه یافت، اما حکومت سعودی برای آرام کردن منتقدان و اصلاح طلبان طبقه متوسط جدید سعی کرد یک سری نهادهای دموکراتیک دیگر و عاری از محتوای واقعی را تأسیس کند؛ در این ارتباط می توان به تأسیس شورای دولتی و تأسیس کمیته حقوق بشر در مجلس مشورتی در سپتامبر ۲۰۰۵ اشاره کرد.^{۲۷}

نتیجه گیری: چرایی اصلاحات محدود

یکی از چالش های روش شناختی در تحلیل های سیاسی و اجتماعی آن است که آیا ساختار، نقش تعیین کننده دارد یا کنشگران؟ آنتونی گیدنز در پاسخ به این چالش، رویکرد «ساختمندی» بر مبنای تعیین کنندگی هر دو را ارایه داده است. نگارنده بر این نظر است که گرچه در گذشته ساختار نسبت به کارگزار یا کنشگران خارج از حکومت از تعیین کنندگی بیشتری برخوردار بوده و در مقابل خواست های فزاینده کنشگران اجتماعی برای اصلاحات و تعدیل مشی دیکتاتوری مقاومت بیشتری داشته است، ولی امروزه به خاطر سرعت شتابان جهانی شدن و انقلاب ارتباطات و اطلاعات، نظام های سیاسی اقتدارگرا در مقابل

کنشگران مدنی داخلی و فراملی از آسیب‌پذیری بیشتری برخوردارند.

نظام سیاسی محافظه‌کار و اقتدارگرای سنتی عربستان در گذشته چندان با چالش‌های سیاسی جدی مواجه نبوده، ولی از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به بعد، به دلایلی با چالش‌های جدی مواجه بوده است که عبارتند از: وقوع انقلاب اسلامی ایران و خیزش اعتراضات اقلیت شیعیان، رشد کمی و کیفی طبقه متوسط جدید به دلیل گسترش نوسازی ساختارهای نوین آموزشی، ارتباطی و مانند آن، ورود امواج جهانی شدن و انقلاب ارتباطات و اطلاعات به عربستان پس از دهه ۱۹۹۰، گسترش آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی، گسترش فعالان سیاسی-اجتماعی و افشای نشانگان خلاف‌کاری و عدم سلامت حکومت مانند: گسترش فساد، نقض آزادی‌های سیاسی و حقوق بشر، سرکوب، عدم شفافیت قابل توجه در تصمیم‌ها و کنش‌های حکومت، تبعیض‌ها، تداوم انحصار حکومت در خاندان سعودی و مانند آن.

ویژگی‌های مهم ساختار نظام سیاسی عربستان عبارتند از: حکومت اقتدارگرا و الیگارشیکی سنتی و پدرسالار، تعیین‌کنندگی شاه و مجلس شیوخ محافظه‌کار و خاندان سعودی، عدم استقلال نظام قضایی، محدودیت شدید برای نهادها و کنشگران مدنی و طبقه متوسط جدید، روابط فاسد حامی-پیرو بین حکومت و بزرگان قبایل، روحانیت و بازاریان سنتی، انحصار پست‌های کلیدی حکومتی در پایتخت و استان‌ها به شاهزادگان اصلی سعودی، فساد اقتصادی خاندان سعودی، استمرار دستبردهای خاندان سعودی به درآمدهای فزاینده نفتی، سرکوبگری شدید حکومتی، نفوذ شدید نیروهای اطلاعاتی - امنیتی در سراسر کشور و غیره.

در نظام سیاسی عربستان شاه به‌طور عمده تصمیم‌های راهبردی را اتخاذ می‌کند. قوه مجریه تنها در مقابل شاه مسئولیت دارد؛ البته از سال ۲۰۰۵ به بعد به صورت محدود پاسخ‌گویی وزرا به مجلس مشورتی انتصابی نیز پذیرفته شد، با وجود این، عمدتاً در مقابل شاه مسئولیت پاسخ‌گویی دارند؛ هیأت وزیران درواقع بیشتر نقش مشورتی دارد نه تعیین‌کننده. در عمل، نوعی اختلاط قوا به جای تفکیک قوا هست و همه امور قائم به ذات پادشاه است. قوه قضائیه از شاه استقلال ندارد و اعضای شورای عالی قضایی از ۱۲ قاضی ارشد تشکیل شده که تمامی آنها توسط شاه عزل و نصب می‌شوند.

پادشاه، مالک نفت و تمامی منابع اقتصادی و مالی کشور بوده و بر تمام موسسات و ادارات حکومتی و غیرحکومتی نظارت کامل دارد. کنترل مطلق دارایی‌های دولت توسط شاه، باعث شده است وی تا حد زیادی خود را در مقابل عموم پاسخ‌گو نداند. تنها نهاد کنترل‌کننده شاه، مجلس شیوخ است؛ البته این مجلس به دلیل پیوندهای سیاسی، مذهبی و مالی با پادشاه اغلب خصلت محافظه‌کار و غیرچالشگر داشته‌اند.

نظام سیاسی اقتدارگرا و الیگارشیک سعودی از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به این سو، با افشا و بسیج چالش‌های سیاسی و اجتماعی از سوی اعضای فعالان، جریان‌های فکری و سیاسی متعلق به طبقه متوسط جدید مواجه بوده است. رشد نسبتاً شتابان کمی و کیفی این طبقه و اجزای وابسته به آن، شاید برای نخستین بار، این حکومت به شدت محافظه‌کار را با یک اپوزیسیون تقریباً قدرتمند در چند دهه اخیر مواجه کرده و خواب خوش مقامات این رژیم را نسبتاً محدود کرده است. البته لازم به ذکر است که جنگ خلیج فارس و بحران‌های سیاسی و اقتصادی پس از آن نیز بر قدرت‌یابی و افزایش جسارت سیاسی این طبقه در افشای چالش‌های سیاسی این حکومت تأثیرگذار بود. حکومت عربستان در این بستر برای نخستین بار ناچار شد که به پاره‌ای اصلاحات سیاسی هرچند محدود تن در دهد.

با وجود مبارزات و کنشگری مدنی تحسین برانگیز طبقه متوسط جدید و طرح خواسته‌های نسبتاً فراگیر برای اصلاحات سیاسی، به دلایل ذیل میزان اصلاحات سیاسی انجام شده از سوی حکومت سعودی محدود بوده است:

۱. جامعه عربستان فاقد تجربه‌های مبارزاتی برای دموکراسی و یک جامعه به‌شدت سنتی و محافظه‌کار بوده است. بافت به شدت قبیله‌ای این جامعه در کنار آیین به شدت محافظه‌کار و سلفی وهابیت تا به امروز نقش مهمی در تداوم اقتدارگرایی و نظم سیاسی و اجتماعی محافظه‌کار داشته‌اند. به عبارت دیگر، جامعه‌پذیری فرزندان و افراد در ساخت قبیله‌ای و خانواده‌های موجود در آن و تقویت آن از سوی آیین وهابیت منجر به تولید مستمر نسل‌های بسیار محافظه‌کار شده و باورهایی مثل اطاعت محوری، نظم‌گرایی سنتی، شیخوخیت و مانند آن طی نسل‌ها درونی شده است. این ساخت قبیله‌ای در سطح مناسبات اجتماعی در سطح

نظام سیاسی نیز به شدت بازتاب داشته است و به تعبیر جامعه‌شناسانه، در عربستان یک هماهنگی و انسجام بین جامعه و سیاست یا حکومت بوده است.

۲. گرچه در چند دهه اخیر، به تاثیر تغییر و تحولات ساختاری و فرایند نوسازی شاهد رشد کمی و کیفی طبقه متوسط جدید بوده‌ایم و این طبقه به شکل قابل توجهی درخشیده است، با وجود این، به دلیل ریشه‌دار بودن بافت سنتی و قبیله‌ای و عدم همکاری بدنه اجتماعی یاد شده با بدنه روشنفکری، این طبقه از پشتوانه جدی و کمی و کیفی افکار عمومی توده‌ها برای مبارزه با حکومت و به جامه عمل پوشاندن کامل خواسته‌های اصلاح‌طلبانه، چندان برخوردار نبوده است. در ضمن هنوز توده‌ها از سطح سواد و آگاهی سیاسی و اجتماعی بالا برخوردار نیستند و به‌طور عمده از شیوخ و بزرگان قبیله‌ای خود حرف‌شنوی دارند. لذا در این بستر موجود می‌توان گفت که نیروهای اجتماعی اصلاح‌طلب از قوت بالا و پشتوانه جدی افکار عمومی و بدنه اجتماعی برخوردار نیستند.

۳. طبقه متوسط جدید تا حدی توانسته است بین طیف‌های مختلف فکری در درون خود شامل اسلام‌گرایان میانه‌رو سنی و شیعه و تا حدی اسلام‌گرایان متمایل به لیبرالیسم راهبردها و اهداف مشترک ایجاد کند، این موضوع در تذکاریه‌ها و شکوائیه‌های ارسالی آنها به حکومت نمود یافت. با وجود این، شواهد نشان می‌دهد که از انسجام کامل برخوردار نیستند و حکومت نیز با پاسخ به برخی از جریان‌های سیاسی میانه‌روتر در بین آنها شکاف ایجاد کرده و مانع از انسجام کامل آنها شده است، از این‌رو آنها در حال حاضر به اصلاحات محدود رضایت نسبی خود را نشان داده‌اند.

۴. استمرار پیوند متقابل بین مذهب حنفی و آیین وهابیت با حکومت و تثبیت این حکومت به مذهب باعث تداوم نسبی مشروعیت سیاسی و مذهبی این حکومت حداقل در بدنه اجتماعی یا توده‌ای جامعه شده است. اسلام‌گرایان رادیکال مخالف جدی با اصلاحات سیاسی گسترده هستند و در صورت تمایل حکومت به این امر، با خطر اتهام انحراف از اسلام از سوی این طیف مواجه می‌شود. اسلام‌گرایان رادیکال سلفی عمدتاً علیه اصلاحات عمل می‌کنند؛ نمونه بارز آن، اعلامیه ۱۵۶ روحانی و قاضی سلفی در دسامبر ۲۰۰۳ در مخالفت با اصلاحات آموزشی و

آموزش نوین و مخالفت با همراهی با آمریکا در جنگ خلیج فارس بود.^{۲۸}

۵. علاوه بر ابعاد و دلایل یاد شده، از سرگیری درآمدهای فزاینده نفتی و رفع بحران اقتصادی دو دهه واپسین سده بیستم و رفع نیازهای اقتصادی و رفاهی توده‌ها نیز باعث شده‌اند که بدنه اجتماعی همچنان با بدنه روشنفکری طبقه متوسط جدید همکاری نکنند.

۶. استمرار حمایت قدرت‌های خارجی به‌ویژه آمریکا - به‌جز وقفه کوتاه‌مدت پس از جنگ خلیج فارس - نیز در استمرار اقتدارگرایی و عدم الزام این حکومت به پذیرش درخواست‌های طبقه متوسط جدید تاثیرگذار بوده است.

۷. تداوم چیرگی نهادها و بازیگران سنتی مانند: روحانیت وهابی، بازار و بزرگان قبایل بر بازیگران مدنی و استمرار روابط فاسد سیاسی و اقتصادی یا کلاینتالیستی (حامی - پیرو) بین آنها و حکومت سعودی نیز بر استمرار اقتدارگرایی در عرصه نظم سیاسی و اجتماعی تاثیرگذار بوده است. همچنان‌که گفته شد، به دلیل برتری ساخت سنتی بر ساخت مدنی جامعه عربستان، این بازیگران سنتی بخش قابل توجهی از بدنه اجتماعی را با خود همراه دارند و مانع از پیوستن آنها به کنشگران مدنی می‌شوند.

۸. اقتصاد نفتی و تسلط حکومت و خاندان سعودی بر درآمدهای نفتی مانع از الزام و احساس نیاز حکومت به مالیات بخش خصوصی از یک سو و باعث تداوم انحصارات حکومت در اقتصاد و اقتصاد عمدتاً دولتی از سوی دیگر شده است؛ لذا این وضعیت منجر به رشد طبقه سرمایه‌دار مستقل و چالشگر و اقتصاد بازار نشده است؛ در مقابل، به بورژوازی یا بازار سنتی کمپرادور و وابسته به حکومت و درآمدهای نفتی انجامیده است. نتیجه کلی آن، عدم امکان ائتلاف بین طبقه سرمایه‌دار مستقل با طبقه متوسط جدید و استمرار اقتدارگرایی بوده است.

گسترش احتمالی این اصلاحات در آینده به عوامل متعددی می‌تواند مرتبط باشد که عبارتند از:

۱. ظهور و تشدید شکاف در هیات حاکمه و بین شاهزادگان خاندان سعودی بر سر مسایل مختلف به‌ویژه نحوه برخورد با چالش‌ها و مساله ضرورت اصلاحات سیاسی؛ لازم به ذکر است که در دهه ۱۹۹۰ نشانه‌های اولیه و محدود اختلاف نظر بین برخی شاهزاده‌های مهم

بروز یافت؛ برای مثال ولیعهد عبدالله موافقت خود با اصلاحات محدود را طرح کرد یا امیر طلال ابن عبدالعزیز برادر عبدالله خواستار پادشاهی مشروطه مشابه اردن و کویت و نیز خواستار مصونیت اعضای مجلس مشورتی جهت سوال از وزرا و نظارت بر قوه مجریه شد.

۲. ظهور و گسترش شکاف بین حکومت و ائتلاف سنتی یادشده: روحانیت وهابی، بازار و بزرگان قبایل؛

۳. گسترش انسجام‌های افقی بین کنشگران مدنی وابسته به طبقه متوسط جدید؛

۴. گسترش همکاری‌های کنشگران مدنی فراملی با کنشگران داخلی در محیط بر خط اینترنتی و محیط واقعی غیراینترنتی؛

۵. تشدید اطلاع‌رسانی و افشاگری‌های سیاسی از سوی این طبقه؛

۶. کاهش حمایت قدرت‌های خارجی از حکومت سعودی؛

۷. استمرار بحران‌های اقتصادی؛

۸. افشاگری فزاینده در مورد فساد و تبعیض‌ها در حاکمیت و جامعه عربستان؛ و

۹. شکل‌گیری اقتصاد بازار.

در مجموع، اعضای وابسته به طبقه متوسط جدید به عنوان کنشگران مدنی تا حدی توانسته‌اند حکومت سعودی را پاسخ‌گو سازند. در صورت استمرار نقش‌آفرینی آنها و تحقق شرایط فوق، شاید این طبقه بتواند طلایه‌دار دموکراسی غیرسکولار در جامعه عربستان در آینده باشد و سطح اصلاحات افزایش یابد.

پاورقی‌ها:

۱. پیتز کیویستو، اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۶۰.
۲. ابراهیم برزگر، «تحولات سیاسی - اجتماعی در عربستان سعودی»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۱، بهار، ۱۳۷۴، ص ۱۳۹.
3. Mansoor Moaddel, "the Saudi Speaks: Religion, Gender & Politics," *International Middle East Studies*, vol.38, 2006, p.81.
۴. مجموعه مقالات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، «اصلاحات سیاسی در عربستان»، تهران، ۱۳۸۶، ص ۱۳۱.
5. Mansoor Moaddel, op.cit., p. 81.
۶. سید مهدی حسینی متین، «عربستان سعودی: تحولات داخلی و بحران‌های فرارو»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۲، ص ۱۵۴.
۷. گوون اوکروهلیک، «شبکه‌های مخالف اسلام‌گرایی و اصلاحات در عربستان»، ترجمه پروانه حکیم جواد، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۱، ص ۴۶.
۸. ابراهیم برزگر، پیشین، ص ۱۳۹.
9. www.Transparency international, 2007.
10. www.polity IV project, 2004.
11. Emile Sahliyah, "the Limits of State in the Middle East," *ASQ*, vol.22, no.4, 2000, p. 20.
12. www.world bank, 1998.
۱۳. جاشوا تیتل باوم، «عربستان سعودی و اینترنت»، ترجمه علی رستمی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۳، ص ۱۳۸.
۱۴. مامون فندی، «فناوری اطلاعاتی، اعتماد و دگرگونی اجتماعی در جهان عرب»، ترجمه جهانشیر سیاه منصوری، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۲، ص ۲۰۸.
15. Mansoor Moaddel, op.cit., p.83.
16. Andrzej Kapiszewski, "Saudia Arabia: Steps toward Democratization or Authoritarianism," *Journal of Asian & African Studies*, vol.41, no.5, 2006
17. Ibid., pp.461-2.
18. Ibid., pp.464-465.

۱۹. مجید بزرگمهری، «رشد اصلاحات در نظام سیاسی عربستان»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دوازدهم، شماره ۱ و ۴، زمستان ۱۳۸۴ و بهار ۱۳۸۵، صص ۵۶-۵۷.
۲۰. ابراهیم فواد، «شیعیان عربستان سعودی»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال پانزدهم، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، صص ۲۲۳-۲۲۴.
۲۱. مجموعه مقالات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، پیشین، ص ۱۷۷.
۲۲. هریر دکمچیان، «نقش شورای مشورتی در هرم قدرت عربستان»، ترجمه حمید احمدی، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال پنجم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۷، ص ۱۳۷.
۲۳. مجید بزرگمهری، پیشین، ص ۵۹.
24. Andrzej Kapiszewski, op.cit., pp. 467-468.
25. Ibid., p. 471-2.
26. Ibid., p. 472-473.
۲۷. عبدالرضا همدانی، «وضعیت مشارکت سیاسی در عربستان سعودی»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دوازدهم، شماره ۱ و ۴، زمستان ۱۳۸۴ و بهار ۱۳۸۵، ص ۷۴.
28. Andrzej Kapiszewski, op.cit., p. 467.